

چرا وحدت شیعه و سنی یک پروژه‌ی شکست خورده است؟

محسن حسام مظاهری

@mohsenhesammazaheri

قریب چهار دهه است که فاصله‌ی بین دو روایت تاریخی مشهور سنی و شیعه از ولادت پیامبر اکرم(ص) به‌عنوان «هفته‌ی وحدت» و یکی از مناسبت‌های رسمی کشوری گرامی داشته می‌شود؛ تمهیدی در راستای ایده‌ی «تقریب مذاهب اسلامی» که پس از پیروزی انقلاب، به‌عنوان یکی از سیاست‌های دینی جمهوری اسلامی اعلام شد. بااین‌وجود در عمل این گرامی‌داشت منحصر بوده است در بازنمایی‌های رسانه‌ای رسمی. در زیست دینی روزمره‌ی شیعیان و سنیان به‌دشواری می‌توان نشانه‌ای از توجه به چنین مناسبتی و سیاست پشتوانه‌ی آن جست. سهل است، این هفته از طنز روزگار بلافاصله بعد از روزهایی است که جماعتی از شیعیان، لاقلاً از صفویه تا امروز، آن‌ها را به‌عنوان سال‌مرگ خلیفه‌ی دوم (شخصیتی به‌شدت منفور شیعیان و به‌همان شدت محبوب اهل سنت) گرامی می‌دارند و جشن و پایکوبی می‌کنند. و این فقط شیعیان نیستند که اعتنایی به هفته‌ی وحدت ندارند؛ اهل سنت نیز - به‌طور طبیعی - موضع‌شان منفی و بدبینانه بوده است. به‌عبارت دیگر وضعیت عینی و واقعی جامعه‌ی مسلمانان ایران (اعم از سنی و شیعه) در این هفته مانند دیگر ایام سال، کاملاً خلاف آن چیزی است که رسانه‌های رسمی نشان می‌دهند. در رسانه‌ها، در این ایام نمایشی سالانه برپاست: ماموستاها و مولوی‌ها با حجت‌الاسلام‌ها و آیت‌الله‌ها به گرمی مصافحه می‌کنند، دست برادری می‌دهند، مقابل دوربین‌ها لبخند می‌زنند، از «ضرورت وحدت امت اسلامی» آن‌هم در «برهه‌ی حساس کنونی» سخن می‌گویند، از ضرورت بیداری در برابر دشمن مشترک و استکبار جهانی و حتا جریان‌های تکفیری سخن می‌گویند، از «نقاط اشتراک فراوان شیعه و سنی» و «اصل اخوت دینی» می‌گویند و بعد هم چند تصویر از جشن‌های اهل سنت برای میلاد پیامبر پخش می‌شود و احیاناً دو سه سخنرانی از روحانیون منسوب به نظام و تمام. در توافقی نانوشته (مثل خیلی حوزه‌های دیگر) همه اعم از رسانه و مخاطبانش می‌دانند که این‌ها یک نمایش سفارشی است که نباید جدی‌شان گرفت. نمایشی که حتا خود نمایش‌دهندگان هم به آن باوری ندارند. همه می‌دانند این تصویر ایده‌آلی تنها مصرف رسانه‌ای دارد و واقعیت چیز دیگری است. واقعیت آن چیزی است که در

دل حوزه‌ی قم و مدرسه‌ی زاهدان می‌گذرد. واقعیت آن چیزی است که در پستوی بیوت فقها و حجره‌های طلاب و مساجد و حتا خانه‌های شیعیان و سنیان می‌گذرد. واقعیت، همان جدل‌های بی‌پایان و تکراری و گاه کودکانه‌ی مجریان شبکه‌های مذهبی ماهواره‌ای بر سر مسایل گذشته است. واقعیت، رقابت شدید و نه‌چندان دوستانه و توأم با هراسی است که هر سال به موازات رنگ‌باختن ایده‌ی وحدت، میان روحانیت رسمی این دو مذهب و پیروان‌شان جریان داشته و دارد. و نمودش را در روند فربه‌ی روزافزون آیین‌های شیعی و هراس جمعیتی مراجع تقلید شیعه از یک‌سو و موج مسجدسازی و طلبه‌گزینی اهل سنت از سوی دیگر می‌توان دید.

حالا و بعد از قریب چهار دهه، می‌توان گفت ایده‌ی وحدت یکی از پروژه‌های دینی شکست‌خورده‌ی جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی نه‌تنها در برقراری این اتحاد چندان موفق نبوده، بلکه به‌جهت اصرار ولو نمایشی بر این ایده، ناخواسته جناح مخالف مذهبی تازه‌ای در بین شیعیان سنتی برای خود ایجاد کرده است. شیعیانی که از پروژه‌های اصلاح‌گرایانه‌ی حکومت (نظیر مدیریت و پالایش آیین‌های عزاداری و همین ایده‌ی وحدت و جریان‌سازی‌های تبلیغاتی و سیاسی علیه جریان‌های شیعی رقیب با برچسب‌هایی چون «تشیع انگلیسی») بوی خوشی به مشام‌شان نمی‌رسد و مجموعه‌ی این‌ها در جهت تحدید و تهدید شیعه ارزیابی می‌کنند. بروز برخی رفتارهای تقابلی خصوصاً در سال‌های اخیر (نظیر اصرار بر برگزاری رومی که ممنوع اعلام شده است مانند قمه‌زنی) از نشانه‌های چنین بی‌اعتمادی‌ای است. با این اوصاف پربی‌راه نیست اگر کسی مدعی شود ایده‌ی وحدت، مشکل شکاف شیعه/سنی را که حل نکرده هیچ، حتا به شکاف شیعه/شیعه دامن زده است (اگر نگوئیم اساساً از عوامل ایجاد آن بوده است).

*

مشکل کجاست؟ چرا از قضا سرکنگبین صرفاً فروده است؟ چرا به این جا رسیده‌ایم؟
به نظر من مشکل اصلی این است که ایده‌ی وحدت، ایده‌ای ایده‌آلی و غیرواقع‌بینانه بوده که به‌اشتباه در سه میدان «تاریخ»، «مذهب» و «دولت» طرح و دنبال شده است.

یک. میدان تاریخ

باید پذیرفت که خوب یا بد، مسأله‌ی شیعه/سنی در میدان تاریخ هیچ‌گاه حل نشده و نخواهد شد. اختلافات تاریخی میان این دو مذهب - که عمدتاً مربوط به وقایع پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) است - شاید از منظر یک ناظر بیرونی کوچک و جزئی باشد، اما تاریخ حیات مذاهب اسلامی نشان داده است که از منظر درون‌دینی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند؛ خصوصاً به‌مرور زمان هاله‌ی کلامی هم اطراف‌شان را گرفته و تقویت‌شان کرده است. تلاش برخی وحدت‌گرایان شیعه برای رفع و رجوع کردن این اختلافات (نظیر موضع مرحوم فضل‌الله) نه‌تنها در عمل کمکی به حل بحران نکرده، بلکه برعکس به فاصله‌گیری بیشتر شیعیان سنتی از ایده‌های وحدت و تقریب دامن زده و هراس‌شان را از عواقب چنین ایده‌هایی افزون کرده است. بنابراین اولین واقعیتی که باید پذیرفت و انکارش ثمری ندارد این است که اختلافات تاریخی میان شیعه و سنی

اولاً وجود دارد و ثانیاً جدی است. هر تلاشی برای نفی یا کوچک‌شمردن آن‌ها حکم آب در هاون کوبیدن دارد و به‌جهت واکنشی که برمی‌انگیزد، اختلافات را برجسته‌تر و مهم‌تر خواهد کرد. پس در میدان تاریخ، ایده‌ی وحدت‌شناس چندانی ندارد.

دو. میدان مذهب

یکی دیگر از وجوه غیرواقعی‌بینانه‌ی پروژه‌ی وحدت این بوده که در گام نخست خواسته است وحدت را بین روحانیت رسمی دو مذهب ایجاد کند. غافل از آن که [لااقل بخش مهمی از] روحانیت (چه شیعه و چه سنی) خود منبع اصلی حفظ افتراق و شکاف مذهبی است. لازمه‌ی وحدت علمای دو مذهب، رفع اختلافات مذهبی است؛ اختلافاتی که به‌طور تاریخی با فلسفه‌ی وجودی روحانیت پیوند خورده است. و این امر خصوصاً در مورد روحانیت شیعه (به‌جهت در اقلیت بودن) بیش‌تر مصداق پیدا می‌کند. از این منظر هراس مراجع و روحانیت متعلق به گفتمان «تشیع سنتی» از پروژه‌ی وحدت و عدم همراهی‌شان با آن کاملاً منطقی و قابل‌فهم است. آن‌ها به‌درستی دریافته‌اند پذیرش چنین امری به‌معنای نفی خود است. عجیب نیست که تشیع سنتی از پروژه‌ی وحدت برای کیان شیعه احساس خطر می‌کند. اهتمام ویژه و فوق‌العاده بر برگزاری آیین‌های شیعی خصوصاً عزاداری‌ها و اراده‌ی گسترش روزافزون آن‌ها مکانیسمی دفاعی است که تشیع سنتی - هوشمندانه - برای بقای خود طراحی کرده است؛ خصوصاً اگر بپذیریم که (طبق فرضیه‌ی من) مبنای اجتماعی آیین‌های شیعی اساساً بر تقابل و مرزگذاری با اهل سنت بوده است. با این اوصاف اگر با خوش‌بینی مفرط، بشود ذره‌ای به حل اختلافات تاریخی مذهبی امید بست، هیچ‌امیدی به حل اختلافات مذهبی نمی‌شود داشت. زیرا روحانیت دو مذهب، فلسفه‌ی وجودی عرفی‌شان پاسداری از همین مرزها است. همین است که در طول تاریخ نوعاً گفتگو و تعامل میان علمای سنی یا شیعه با علمای ادیان دیگر به‌مراتب سهل‌تر امکان‌پذیر شده است تا علمای دیگر مذاهب اسلامی. چون از جانب ایشان احساس خطری نمی‌کردند.

سه. میدان دولت

یکی دیگر از عوامل شکست پروژه‌ی وحدت، این است که این دغدغه، دغدغه‌ای درون‌زا در متن جامعه‌ی اسلامی نیست؛ بلکه مشابه بسیاری سیاست‌های مذهبی دیگر پروژه‌ی دولت بوده است. «دولت» در ایران جدید (ایران پهلوی و جمهوری اسلامی) همواره در نقش روشنفکر و عقل برتر ظاهر شده است. عقلی که از رعیت (شهروند) بهتر می‌فهمد و مدعی است که چند گام جلوتر قدم برمی‌دارد. در دوره‌ی جمهوری اسلامی، این عقل برتر، وجاهت و قداست دینی هم پیدا کرد. برای همین یکی از دغدغه‌هایش اصلاح دینی جامعه بوده است. محصول این رویکرد، طیف وسیعی از سیاست‌های دینی بوده است که از اصلاح حوزه و دانشگاه تا اصلاح آیین‌ها و رسوم مذهبی و کنترل و مدیریت ادبیات و هنر دینی را شامل شده است. کارنامه‌ی قریب به چهار دهه نشان می‌دهد لااقل در برخی موارد (از جمله پروژه‌ی وحدت) حاکمیت در پیش‌برد

سیاست‌های دینی‌اش ناکام بوده است. یکی از موانع این کامیابی آن بوده که عقل برتر نخواسته یا لازم ندانسته است پیش از اقدام، جامعه را «اقتناع» کند. همین اقتناع‌نشدن مانع از آن شده است که این سیاست‌ها با همدلی بدنه‌ی جامعه همراه باشد. نتیجه‌ی اصرار بر یک امر بدون توجه به فقدان بستر پذیرش آن همین است که امروزه نه‌تنها شیعیان سنتی، بلکه بخش قابل‌توجهی از بدنه‌ی حامیان «اسلام سیاسی» و هواداران مذهبی جمهوری اسلامی هم با سیاست‌هایی نظیر وحدت همدل نیستند؛ گرچه که اگر مجبور باشند، ممکن است تظاهر به همدلی کنند. شکافی که خصوصاً در سال‌های اخیر در مسایل مذهبی بین برخی «هیئت‌ها» و «بچه‌مذهبی‌ها»ی حزب‌اللهی با نظام پدید آمده، محصول همین فاصله است. جمهوری اسلامی ذایقه‌ی دینی‌اش با ذایقه‌ی دینی بدنه‌ی جامعه‌ی شیعیان و حتا با ذایقه‌ی دینی بدنه‌ی حامیان خودش (لااقل در مواردی) متفاوت شده است. و برای همین پیش‌برد سیاست‌های دینی برای نظام دشوارتر از هر سیاست دیگری است.

*

با این اوصاف، چه باید کرد؟

به نظر می‌رسد حل مسأله‌ی شیعه و سنی نیازمند صورت‌بندی تازه‌ای است. صورت‌بندی‌ای با توجه به مجموعه‌ی گزاره‌های واقعی و عینی حیات شیعیان و اهل سنت اولاً در گستره‌ی ملی ثانیاً در گستره‌ی جهان اسلام و ثالثاً در گستره‌ی نظام بین‌الملل.

برای صورت‌بندی جدید این موارد را می‌توان به‌عنوان پیشنهاد در نظر گرفت:

۱. جایگزینی آرمان عملی «تعایش اهل سنت و شیعیان» با شعار ایده‌آلی «وحدت شیعه و سنی». چنان‌که گفته شد، مسأله‌ی سنی و شیعه در میدان تاریخ و مذهب حل نمی‌شود. کما آن‌که در این هزار و چهارصد سال و در این سی و هشت سال هم حل نشده. این معضل اگر راه‌حلی داشته باشد باید آن را در جامعه جست. مشکلات و فاصله‌ها و شکاف‌های مذهبی تاریخی و سیاسی این دو شاخه از جهان اسلام لااقل برای بخش عظیمی از باورمندان‌شان جدی‌تر از آن است که قابل مذاکره باشد. اما مشکلات اجتماعی به آن جدیت نیست. در بسیاری حوزه‌های عرفی که ربطی به مذهب ندارند، شیعیان و سنیان ایرانی منافع مشترکی دارند؛ نظیر آسیب‌های اجتماعی که گریبانگیر خانواده‌ی ایرانی (فارغ از هر مذهب) شده است. و یا بسیاری از مقولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دیگر که نیازمند گفتگو و تبادل نظر نخبگان مختلف جامعه است. به‌جای نزاع بی‌حاصل بر سر گذشته‌ای که قابل تغییر نیست، باید درباره‌ی امروز و آینده‌ای همفکری کرد که قابل برنامه‌ریزی است. به‌جای تمرکز بر اشتراکات مذهبی، باید بر فرصت‌ها و تهدیدهای مشترک اجتماعی انگشت نهاد. در راستای رسیدن به همزیستی مسالمت‌آمیز اجتماعی در عین به‌رسمیت‌شناختن و احترام به تفاوت‌های مذهبی.
۲. گفتگو و تعامل لایه‌های میانی و نخبگان غیردینی: تاکنون حاملان اصلی گفت‌وگو، روحانیون دو مذهب بوده‌اند. و چه‌بسا یکی از دلایل شکست پروژه‌ی مذکور همین بوده است. به نظر می‌رسد وقت آن است که

روحانیون عرصه‌ی گفتگو در این میدان را به دیگر نخبگان جامعه بسپارند. گفتگویی بیرون از کنترل و مدیریت دولت و با هدف اولاً هم‌فهمی و شناخت دقیق همدیگر و ثانیاً رسیدن به فهرستی از توافق‌های ضمنی آن‌هم در امور عرفی (و نه مذهبی). اشتراکات مذهبی اگر قدرت آن را داشتند که مانع خشونت شوند، این تاریخ سیاه دیگری‌ستیزی مذهبی را امروز پشت سر نداشتیم. فرجام مسیری که دو مذهب با هدایت روحانیون شیعه و سنی در پیش دارند، تکفیر است و خشونت. آخرش یا شیعه‌کشی سلجوقی است یا سنی‌کشی صفوی. آنچه ممکن است ما را از چنین فرجام تلخی دور کند، اشتراک بر سر منافع است که ما را بهم پیوند داده است. طبعاً چنین امری وقتی ممکن است که بدو پیوند منافی وجود داشته باشد. و پیوند منافع وقتی وجود خواهد داشت که فرصت‌ها برابر باشند. بنابراین یکی از نخستین گام‌ها، تلاش مشترک نخبگان و فعالان اجتماعی به‌خصوص شیعیان برای مطالبه‌ی همه‌ی حقوق شهروندی اهل سنت از حاکمیت است.

۳. برجسته‌سازی دیگر وجوه هویتی اهل سنت، به‌موازات وجه مذهبی: به نظر می‌رسد یکی از موانع دستیابی اهل سنت ایران به همه‌ی حقوق شهروندی و قانونی خود همین تأکید بر شخصیت متفاوت مذهبی‌اش بوده است؛ حال یا از جانب خودش یا جامعه و حکومت. به‌عبارت دیگر بازنمایی اهل سنت در افکار عمومی کشور همواره به‌مثابه‌ی دیگری مذهبی جامعه‌ی شیعه بوده است. نمایندگان و سخنگویان جامعه‌ی اهل سنت ایران علی‌الغالب شخصیت‌های روحانی و نخبگان مذهبی‌شان بوده‌اند. همین امر زمینه‌ساز بروز حساسیت‌های مذهبی روحانیت شیعه شده است. حال آن‌که وجه مذهبی شهروندان معمولی سنی‌مذهب درست مانند شهروندان شیعه، هرچند مهم اما تنها یکی از وجوه هویتی آن‌هاست و با تمرکز بیش از اندازه بر آن، دیگر وجوه هویتی ایشان را تحت‌الشعاع قرار داده است. جامعه‌ی ایران نیاز دارد، به‌موازات صدای مذهبی، صدا‌های دیگری هم از شهروندان اهل سنت خود بشنود.